

مکاتباتی از رسول گرامی اسلام به حکام و پادشاهان

پیامبر اسلام(ص) بر قوم و قبیله خاصی مبعوث نشده بود تا پیامش در حصار و محدوده آن قوم و قبیله محصور بماند، بلکه طبق آموزه‌های قرآنی ماموریت داشت پیام خود را به عموم مردم - فارغ از تمایزات قومی، نژادی و زبانی - ابلاغ کند.



پیامبر اسلام(ص) بر قوم و قبیله خاصی مبعوث نشده بود تا پیامش در حصار و محدوده آن قوم و قبیله محصور بماند، بلکه طبق آموزه‌های قرآنی ماموریت داشت پیام خود را به عموم مردم - فارغ از تمایزات قومی، نژادی و زبانی - ابلاغ کند.

از این رو سال هفتم هجری در راستای رسالت جهانی خویش با ارسال نامه‌هایی به سران ممالک همجوار حجاز در آن روزگار، گام مهمی را در سیاست خارجی برداشت. او که در این زمان دغدغه خاطر چندانی از جانب یهودیان مدینه و شرارت‌های آنها نداشت و نیز به دلیل انعقاد معاهده صلح حدیبیه از جانب مشرکان مکه احساس خطر جدی نمی‌کرد، بر آن شد نامه‌هایی را به سران کشورهای همجوار ارسال کند و آنها را به اسلام فراخواند.

رسول الله(ص) در ماه محرم سال هفتم هجری، چند نامه از مدینه منوره به سوی 1- «هرقل» امپراتور روم شرقی، 2- «خسرو پرویز» شاهنشاه ایران، 3- «نجاشی» پادشاه حبشه؛ 4- «مقوقس» حاکم مصر؛ 5- «هوذ بن علی» حاکم یمامه و 6- «حارث بن ابی شمر» حاکم غسان و ... ارسال کرد. در ادامه به متن نامه‌ها و برخورد دریافت کنندگان نامه اشاره می‌شود:

1- نامه به هرقل (امپراتور روم شرقی)

این نامه توسط دحیه کلبی در شهر حمص به هراکلیوس رسید. قسمتی از این نامه چنین است: «به نام خداوند بخشاينده مهربان. از محمد رسول خدا به قیصر بزرگ روم، سلام برکسی باد که هدایت را پیروی کند. اکنون تو را به سوی اسلام دعوت می‌کنم، دین اسلام را بپذیر و مسلمان شو تا سلامت بمانی و خداوند دوباره به تو پاداش دهد، برای ایمان به عیسی و سپس به محمد. اگر رویگردان شدی، گناه پیروانت بر تو خواهد بود.»

پس از آن قیصر گفت: کسی را از قوم او بیایید تا از وی درباره محمد(ص) پرسش کنیم. در آن هنگام ابوسفیان با عده‌ای از مردان قریش در زمان صلح حدیبیه برای تجارت در غزه بودند. ابوسفیان گوید: فرستاده قیصر نزد ما آمد و ما را پیش او در بیت المقدس برد. قیصر به مترجم خویش گفت: بپرس کدام یک از اینان به این مردی که ادعا می‌کند پیغمبر است نزدیک تر است؟ ابوسفیان گفت من نزدیک‌ترم و قیصر از او درباره نسب، ادعا و احوال رسول گرامی اسلام(ص) پرسید. نقل است که ابوسفیان گوید: به خدا اگر حیا مانع نبود هر آینه دروغ می‌گفتم، اما برخلاف میل خویش و با وجود دشمنی‌ام با محمد(ص) به پرسش‌های او پاسخ راست دادم. در پایان پرسش و پاسخ از ابوسفیان، هرقل گفت: من از این پاسخ‌ها دانستم که او پیغمبر است. (سیره معصومان - زندگی پیامبر اسلام - سیدمحسن امین 103 الی 105) البته هرقل اسلام نیاورد، ولی هدایایی برای آن حضرت فرستاد.

2- نامه به خسرو پرویز، پادشاه ایران

مکتوب پیامبر به خسرو پرویز پادشاه ایران توسط عبدالله بن حذافه سهمی به خسرو رسانده شد، قسمتی از آن چنین است: «به نام خداوند بخشنده و مهربان. از محمد فرستاده خدا به خسرو، بزرگ پارسیان. درود بر آن که پیرو هدایت شود و به خدا و پیغمبر وی ایمان آورد و شهادت دهد که خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد بنده و فرستاده او بر همه مردم است. پس اسلام بیاور تا سالم بمانی و اگر دریغ کنی گناه مجوسان به گردن تو است.»

ولی چنان که همه شنیده‌ایم خسرو پرویز تنها کسی بود که نسبت به نامه آن حضرت اهانت و آن را پاره کرد. این خود نشانه فساد بود که در اخلاق دستگاه حکومتی ایران راه یافته بود، هیچ شخصیت دیگر از پادشاهان و حکام و امپراتوران چنین کاری نکرد، بعضی از آنان جواب نامه را با احترام و توأم با هدایایی فرستادند.

خسرو به پادشاه یمن که دست‌نشانده حکومت ایران بود، دستور داد درباره این مرد مدعی پیغمبری که به خود جرأت داده که به او نامه بنگارد و نام خود را قبل از نام او بنویسد، تحقیق کند و عنداللزوم او را نزد خسرو بفرستد.

ولی هنوز فرستادگان پادشاه یمن در مدینه بودند که خسرو سقوط کرد و شکمش به دست پسرش دریده شد. رسول اکرم قضیه را به فرستادگان پادشاه یمن اطلاع داد، آنها با حیرت تمام خبر را برای پادشاه یمن بردند و پس از چندی معلوم شد که قضیه همچنان بوده که رسول اکرم خبر داده است. خود پادشاه یمن و عده زیادی از یمنی‌ها بعد از این جریان مسلمان شدند و همراه آنان گروه زیادی از ایرانیان مقیم یمن نیز اسلام اختیار کردند. (خدمات متقابل اسلام و ایران، شهید مطهری)

3- نامه به نجاشی، پادشاه حبشه

این نامه با نامه‌ای که به کسری نوشته شد، بسیار متفاوت بود و آن را عمروابن امیه ضمری نزد نجاشی برد، محتوای نامه چنین است: «به نام خدای رحمان رحیم، این نامه از محمد رسول خداست به نجاشی پادشاه حبشه. امیدوارم سلامت باشی. من درباره تو خدا را حمد می‌کنم و خدای حکمران، پاک، سلامت، ایمنی‌دهنده، مراقب بندگان را، گواهی می‌دهم که عیسی روح و اراده خداست که در وجود مریم قرار گرفته، مریم بتول و پاک و عفیف. او (مریم) با دمیدن روح‌القدس در او به عیسی حامله شد، چنان که خدا آدم را مانند عیسی با دست خویش آفرید. من تو را می‌خوانم به سوی خدای واحد بی‌شریک و به پیوستگی اطاعتش و این‌که از من پیروی کنی و به دینی که برای من آمده ایمان بیاوری، من رسول خدایم، تو را و لشکریانت را به سوی

خدای عزوجل می‌خوانم. دعوت را رساندم و نصیحت کردم. نصیحت مرا قبول کنید، سلام بر کسی که از هدایت حق پیروی کند.»

نجاشی وقتی نامه حضرت(ص) را خواند، آن را بر چشم خود گذاشت و به احترام نامه از تخت پایین آمد و بر خاک نشست. آنگاه جعبه‌ای از عاج ساخت و نامه را در آن گذاشت و گفت: تا این نامه در حبشه است، اهل آن در سعادت خواهند بود. آنگاه در جواب رسول خدا (ص) نامه‌ای از سر مهر و محبت نوشت: نجاشی هدایای زیادی به مدینه ارسال کرد و 30 نفر از علمای نصاری را نیز فرستاد تا سخن گفتن، نشستن، طعام خوردن و دیگر علائم رسالت را در آن حضرت(ص) در نظر بگیرند و به آنها گفت: به کلام و نشستن و مشرب و مصلاهی حضرت (ص) نگاه کنید تا ببینند آیا او در زی پادشاهان و جباران است یا نه. چون آنها به مدینه آمدند، حضرت(ص) ایشان را به اسلام دعوت کرد و برای آنها از قرآن درباره حضرت مریم(س) خواند، آنان از شنیدن قرآن به گریه افتادند، پس از ایمان آوردن نزد نجاشی برگشتند. نقل است که نجاشی اسلام آورد، ولی از ملت حبشه ترسید و اسلام خود را بر آنها آشکار نکرد.

4- نامه به مقوقس، حاکم مصر

نام پادشاه مصر «جریج ابن مینا» یا «جریج ابن متی» و لقبش مقوقس بوده است. متن نامه پیامبر چنین است: «به نام الله مهر پیشه مهربان. از محمد فرستاده خدا به مقوقس بزرگ قبط. درود بر کسی که از هدایت تبعیت نماید، اما بعد پس من تو را به اسلام دعوت می‌کنم. اسلام بیاور تا در امان باشی و اگر اسلام بیاوری خداوند دو مرتبه به تو پاداش می‌دهد و اگر روی برگردانی پس گناه قبطیان به عهده توست. ای اهل کتاب پیش آید به سوی سخنی که مساوی و پذیرفته شده است در میان ما و شما: نپرستیم مگر الله را و شریک قرار ندهیم بر او چیزی را و بعضی از ما بعض دیگر بجز الله را پروردگار نگیرد، پس اگر روی برگردانید پس خداوند به مسلمین می‌فرماید: شما بگوئید شهادت می‌دهیم که ما مسلمان هستیم.»

این نامه به وسیله «حاطب بن ابی بلتعنه» به دربار مقوقس در اسکندریه برده شد، حاطب پس از ورود به کاخ مقوقس از دور نامه را نشان داد، مقوقس او را به حضور خواند و چون نامه حضرت را خواند گفت: اگر پیامبر(ص) است چرا به قومش که مخالف او هستند و حتی از مکه بیرونش کردند نفرین نمی‌کند تا گرفتار شوند، این کلام را دو بار تکرار کرد. حاطب گفت: آیا عقیده نداری که عیسی بن مریم رسول خداست؟ پس چرا وقتی قومش او را گرفته و عن‌قریب بود که مقتولش کنند، نفرین نکرد که خدا هلاکشان کند، تا این‌که خدا او را از میان مردم برداشت؟ گفت: احسنت، تو حکیمی و از جانب حکیمی آمده‌ای. حاطب پس از آن با بیان دلایلی پادشاه مصر را به اسلام فراخواند پس از بیان متقن سخنانش، مقوقس گفت: درباره دین پیامبر فکر کردم دیدم به چیز ناپسندی امر نمی‌کند و از کار خوبی باز نمی‌دارد. در او علامت رسالت یافتم و درباره اسلام آوردن و گرویدن به او فکر خواهم کرد. آنگاه در جواب حضرت چنین نوشت: «به نام خدای رحمان رحیم به محمد بن عبدالله از مقوقس زعیم قبط سلام بر تو، نامه‌ات را خواندم. مطلب و آنچه را که بر آن دعوت می‌کنی فهمیدم، دانسته‌ام که پیامبر خاتم خواهد آمد، گمان می‌کردم که او از شام مبعوث شود، فرستاده‌ات را احترام کردم، دو نفر کنیز برای شما فرستادم که در میان قبط موقعیت بزرگ دارند و نیز مقداری لباس از قباطی مصر و قاطری برایتان هدیه کردم که سوار بشوید. والسلام علیک.» او زیاده از این ننوشت و اسلام نیاورد. حضرت(ص) بعد از خواندن نامه‌اش فرمود: خبیث از ترس رفتن حکومتش ایمان نیاورده، با آن که بقایای بر حکومتش نیست.

5- نامه محمد به منذر بن ساوی التیمی، حاکم بحرین

در این نامه آمده است: «به نام خداوند بخشنده مهربان. از محمد فرستاده خدا به منذر بن ساوی. درود بر تو. ستایش می‌کنم به سوی تو خدایی را که جز او معبودی نیست. شهادت می‌دهم معبودی جز خدای یکتا نیست و نیز گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست، اما بعد، من خدای عزّ و جلّ را به یاد تو می‌آورم، همانا آن که خیرخواهی می‌کند، برای خویش خیرخواهی می‌کند و هر کس فرستادگان مرا فرمان برد و پیرو آنان شود مرا فرمان برده است و هر که خیر آنان را خواهد برای من خیرخواهی کرده است. فرستادگان من ثنای خیر بر تو می‌فرستند و من تو را در قومت شفاعت کردم، پس برای مسلمانان، آنچه را که بر آن تسلیم شدند واگذار و گناهکاران را بخشیدم پس از ایشان بپذیر و تو هر قدر که اصلاح کنی هرگز تو را از مقاومت برکنار نخواهیم داشت و هر که بر آیین یهود یا مجوس باقی‌ماند، باید جزیه پرداخت کنند.

6- نامه به حارث بن شمر غسانی

این نامه به وسیله «شجاع بن وهب اُسدی» برای حارث برده شد. رسول الله(ص) به وی نوشته بود: «من تو را به ایمان به آفریدگار بی‌انبار فرا می‌خوانم تا پادشاهی‌ات برجای ماند.»

7- نامه به هوذه بن علی حنفی، حاکم یمامه

سفیر رسول الله(ص) «سلیط بن قیس بن عمر انصاری» نامه رسول الله(ص) را به هوذه رسانید. وی در نامه‌ای از رسول خدا تقاضا کرد، جانشینی خویش را به وی بسپارد. آن حضرت تقاضای او را نپذیرفت. وی نیز ایمان نیاورد و در سال هشتم درگذشت.

منابع:

- نامه‌های پیامبر در مجموعه‌ای تحت عنوان «مکاتیب الرسول» تألیف علی احمدی در سال 1363 به چاپ رسیده است.
- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 1 ص 258
- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 2 ص 77
- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 2 ص 88

- ابن هشام، السیره النبویه، ج 1 ص 69؛ علی بن برهان الدین حلبی، السیره الحلبیه، ج 3 ص 246
- تاریخ طبری، ج 1، ص 297
- ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج 2 ص 145
- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 1 ص 260
- بلاذری فتوح البلدان، ص 97؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 1 ص 261
- حلبی - السیره الحلبیه - جلد 3
- موسوی - نبی الرحمه - جلد 1
- سعدی، اکب قش، - از هجت تا هجت
- صفی الرحمن المبارکپوری - الرحیق المختوم - جلد